

وزارت فرمانگ



اردو اور انگلیش فارماں

بِقلم آقا میر
رشید یا سمی

حق چاپ محفوظ است

ارد اویر افنامه

بعلم آنایی رشید یاسی

— ۱ —

ارد اویر افنامه از کتب فیلسه زبان یهلوی است که از اعتقادات عامة ایرانیان قبل از اسلام نسبت پا خرت حکایت می کند قدیمترین نسخه آن که در آخر قرن هفتم هجری کتابت شده است در کپنهاگ ضبط است و سه سال قبل چند نسخه از آن عکس برداشته اند. آفای یاسمی آنرا از روی متن یهلوی بهارسی کنونی ترجمه کردند و ازین شماره در این مجله انتشار می باشد.

چنین گویند که بکبار اهر و از رشت دینی که از اهور مزد اذیز فت اند ر گیهان روآ کر دوتا بیان سیصد سال دین از در با کی و مردمان در بی گمانی بودند، پس اهر یعنی پتیاره برای بی اعتقاد کردن مردمان باین دین آن اسکندر رومی مصون شین را برخیزاند و بغارت گران و برد و وین ای ایرانشهر^۱ فرستاد تا بزرگان ایران بکشت و پاتخت خدائی^۲ آشفته و ویران کرد.

و این دین مانند ابستاک و زند بر بوسټ گاو پیر استه و با آب زرین نوشته اند ستختر پاکان در گنج نیشت^۳ نهاده بودند.

و آن اهر من پتیاره بد بخت گجسته (ملعون) بد کردار اسکندر رومی مصون شین را برانگیخت که بسوخت و چند دستوران ودادوران و هیبر بدان و موبدان و دین برداران و افزاره همندان؟ (صنعت گران) و دانا بیان ایرانشهر را بکشت و مهان و کدخدایان ایرانشهر را یکی بادیگری کین و نا آشتبیان افکند و خود رفته بدوزخ افتاد.

بس از آن مردمان ایران شهر یکی بادیگری آشفته و در پیکار بود چون خدای

۱ - اهر و مقدس است در کتب زردشتی این لفظ را اشو نوشته اند.

۲ - ایران شهر مملکت ایران است.

۳ - خدائی سلطنت.

۴ - گنج نیشت مخزن اسناد دولتی.

ووالی^۱ و سردار و دستور دین آگاهنداشتند، و بنعمت (چیز) بیزدان بی اعتقاد شدند و بسیار آئین و کیش و گروش (واختلاف) و بد گمانی و یداددر گیهان به پیدایش آمد.

تا آن زمان که آذر باد مر اسپندان^۲ نیک برورد ازو شهروان بزاد که بنابر وايت دینکرد روی گداخته ابر بر ریخت و چند دادستان و داوری با مخالف کیشان و مخالف گروشنان گرد و این دین در شسپیکان^۳ و مردمان در بی اعتقادی بو دند.

بس موبدان و دستوران دین که بو دند بدر گاه بیروز گر آذر فرنیغ^۴ انجمن آراسته بسیار آئین سخن راندند و براین شدند که ماراچاره باید خواستن تازما کسی رود و ازمینو کان (ساکنان آخرت) آگاهی آورد که مردم دین اندر این هنگام بدانند که این برستش و درون^۵ و آفرینگان^۶ و نیرنگ و پاتیابی^۷ که با جا آوریدم بیزدان رسید یابدیوان و بفریاد روان مارسد یانه.

دستوران دین بس از همداستانی هم مردم را بدر گاه آذر فرنیغ خواندند و او شان هفت مرد که بیزدان بی گمان تو بودند و منشن و گوشن و کشنش^۸ پیراسته تو و نیکتر داشتند جدا گردند و گفتند که شما تنها بشنینید و از شما یکی که باین کار بهتر و خوش نامتر باشد به گزینید.

بس آن هفت مرد بشستند و از هفت سه و از سه یکی ویراف نام بگزیدند و هست که نیشاپور نام گزیند.

۱ - دهیوبت والی ترجمه شد.

۲ - آذر باد مر اسپندان در عهد شاپور دوم ظهور گرد و معجز او این بود که روی گداخته بوسینه اش ر بختند گزند نیافت اندوزی از او با قیست که نگارنده آنرا بهارسی گزونی در آورد است.

۳ - شسپیکان گنج و مخزن ای بوده است گویند لحظ شایگان با شاهجهان از این لفظ اشتفاق یافته است.

۴ - آذر فرن بق (با آذر فروع خ) یکی از جهار آتشکده زرگ که ارشهر است محل آن نارس بود.

۵ - درون نانی است کوچک که در مر اسم منذهبی بس از تلاوت ادعیه خاص صرف میشود. رجوع شود بکلمه درون در بر هان قاطم.

۶ - آفرینگان دعائی است که بر بعض اغذیه مثل شراب و شیر تلاوت کنند و روح اموات را بخوانند لحظ آفری معنی دعوت است.

۷ - نیرنگ دعائی است پاتیابی طهارت و وضو.

۸ - اندیشه و گفتار و کردار.

پس ویراف چون آنسان شنید بر باعی ایستاد و دست بکش کرد و گفت خواهش می کنم مرآ اکامک هومند (بر خلاف میل) منگ^۱ مدهید تا برای مزدیسنان و مین نیزه او کنید^۲ و اگر نیزه به عن رسمید با کمال میل با جای اهر و ان (مقدسان) و بد کاران بر روم واين بیغام بد رستی برم و بر استی آورم.

پس مزدیسنان بسوی نیزه آمدند نخستین بار باندیشه نیک و دیگر بگفتار نیک و سدیگر بکر دار نیک و هرسه نیزه بویراف آمد.

۳

وویراف را هفت خواهه بود و آن هر هفت ویراف را چون زن بودند و دین از برداشتهند و یشت گرده بودند چون شنیدند بسیار گران آمد و فربیاد کردند و اندر اجمع مزدیسنان^۳ پیش رفتند با ایستادند و نماز بردند و گفتند که مکنید شما مزدیسنان این چیز چه ماهفت خواههایم و نیک برادر و هر هفت خواهه آن برادر را زنیم^۴ چیگونه در خانه که هفت تیر و ستونی بزیر اندر نهاده اند چون آن ستون بر گیرند فر پیان (تیرها) بیفتد همان گون ماهفت خواهه را برادر این یکی است که زندگی و دارندگی مایس ازین دان ازا و است و هر نیکی ازا آید، و شما که این زمان از شهر زندگان بشهر مردگان فرستید بر ما ستم گو و (ابی بیم کرد) باشید.

پس مزدیسنان چون آن شنیدند آن هفت خواهه را خورسندي دادند و گفتند که این ویراف تاهفت روز تدرست بشما بسپاریم و این نام نیک براین مردم بماند پس او شان هم داستان شدند. پس ویراف پیش مزدیسنان دست بکش گرفت و گفت دستوری هست که روان مردگان را نقدیس کنم، خورش خورم و اندرز (وصیت) کنم، پس می و منگ^۵ بدهید، دستوران فرمودند که همین گونه کن:

۱ - منگ مشروبی است مخدر که خواب آرد.

۲ - نیزه یا تیر برای قرعه می افکندند.

۳ - مزدیسنان خدا ایرستان.

۴ - درین زردشته مرا اوجت با محارم مثل خواهه یاد ختر تو ای عظیم بشمار بود و آن اخوی

توئن دس میگفتند که بوزی با رسکورس خواهه خود را گرفت کتاب ۱۸ اوستا که امروز در دست در پیان فضیلت این عمل بوده است.

پس آن مز دیستان در خانه باک (قدس) جائی ۳۰ گام دور از آن خوب^۱ بگزیدند و بر اف سرو تن بشست و جامه نوبو شید و ببوی خوش ببینید، و بر تختنی آراسته فرش نوبای کیزه^۲ گستردند و بر تخت و فرش با کیزه بشست و درون کر دومر دگان یاد کرد و خوش خورد. پس دستوران دین از شراب و منگ^۳ گشتاسی^۴ سه جام زرین بر کردند و یک جام باندیشه نیک^۵ و د دیگر جام بگفتار نیک و سدیگ^۶ گر جام بکر دار نیک بویراف دادند او آن می و منگ^۷ بخورد بهوشیاری واج^۸ بگفت و بسته بخفت و آن دستوران دین و هفت خواهران هفت روز و شبان با آتش همیشه سوز و ببوی گذاره^۹ و نیرنک دینی اوستا وزند برخواندند و نسک کردنده گاتا^{۱۰} سرو دند و بتاریکی پاس داشتند. و آن هفت خواهر به پیر امون بستر ویراف نشستند و هفت روز و شبان اوستا خواندند و آن هفت خواهران با همه مز دیستان و دین دستوران و هین بدان و مو بدان بهیچ آین غفلت نکردند.

۳

روان ویراف از تن به چکانی دایتیک^{۱۱} و بل چینود (صراط) رفت و هفتم روز و شبان باز آمد و اندر تن رفت ویراف از آن خواب خوش بر خاست خرم و باندیشه باک و خواهران بادستوران دین و مز دیستان چون ویراف بدیدند شاد و خرم شدند و گفتند درست آمدی ای ویراف پیغامبر ما مز دیستان از شهر مردگان باین شهر زندگان آمد هستی. هیر بدان و دستوران دین پیش ویراف نماز بر دند پس ویراف چون چنان دید بذریه آمد و نماز بود و گفت که شمارا درود ازاهور مزدا خدای و امشاسبان^{۱۲} و درود از

۱ - مراد از آن خوب آتش مقدس است یعنی ۳۰ گام دور از آتش.

۲ - گویند گشتاسب از زردشت خواست که مقام اورادر بشست بوی بمناید زردشت از مشروب منگ بوی داد واو مکان واحوال خود را در فردوں دید از آنجاست که منگ را گشتاسبی گفته اند.

۳ - اندیشه نیک هومت گفتار نیک هوخت و کردار نیک هورشت است که ۳ اصل دین زردشتی بشمارند.

۴ - بازیا واج دعائی است که در هنگام صرف طعام بر مزمه میخواند.

۵ - بوی گذاره بمعنی معطر است.

۶ - گانا قدیمترین قسمت اوسنایست.

۷ - نام کوهی است که بیل صراط از آنجا شروع میشود.

۸ - ملاٹکه مقرب.

زردشت اسپیتمان^۱ مقدس و درود از سروش اهر و آذر این دو فره^۲ دین مزدیسان و درود از دیگر اهر و ان و درود نیکی و آسانی از دیگر مینو کان^۳ بهشت.

بس دستوران دین گفته‌ند درست بلده هستی تو ویراف پیغامبر مزدیسان بین تو نیز درود باد هرچه دیدی برآستی بما بگوی پس ویراف گفت نخستین گفتار آن که گر سنگان و تشنگان را نخست خورش دادن بس پرسش اذش کردن و کارفرمودن.

بس دستوران دین فرمودند که نیکو گفتی و خورش خوب بخته و خوشبو و آب سردومی آوردند، و نانی را تبرک کردند و ویراف واج گرفت و خوراک خورد و واج بگفت^۴. وستایش اهورمزدا و امشاسپندان و سپاس خرداد و مرداد و امشاسپندان بر خواند و آفرینشگان گفت، فرمود که بیاورید دیگری دانائک و فرزانه ک دیگری فرساخته و فرزانه آوردن و پیش نشست هرچه ویراف گفت روشن و درست نوشت.

۴

اورا چنین فرمود نوشتند که با آن نخستین شب مرآ پذیره آمدند سروش اهر و آذر ایزد و بمن نهاد بر دند و گفته‌ند درست آمده توای اردا ویراف پیش از زمان باین عالم آمده من گفتم پیغام بر هستم. پس پیروز گر سروش اهر و آذر ایزد دست من فراز گرفته نخستین گام باندیشه نیک دیدیگر گام به گفتار نیک و سدیگر گام بکشند نیک نهاده پل چینود (صراط) امدم که جان بر هیز کاران مخلوقات اهورمزدارا نگاهبانی می‌کند چون با آنجافراز امدم دیدم روان گذشتگان که اندر آن سه شب نخست روان آنان در بالین تن نشسته این گوشن (عبارت) گاتا هارامی خوانند او شنا آهمای یا همای او شنا کاهما یا چیت (یعنی) «نیکی باد آن را که از نیکی او بشنیکی گزاری» اورا در آن سه شب چندان نیکی و آسانی رسیده است بقدر مردی که در گیتی اسان تر و خرم تر گذرانیده باشد.

۱ - لقب و نام خادوادگی.

۲ - فره بمعنی جلال و شکوه و روحایت است.

۳ - ساکنان بشت، ملکوتبان.

۴ - یعنی زمزمه را که شروع کرده بود باعده تمام گرد.

درسه دیگر بامداد روان^۱ آن مرد مقدس در بوی خوش حر کت کند و آن بوی اورا شایسته‌تر آید که هر بوی خوشی که در نزد زندگان به یعنی اور فته باشد این بوی از جنوب^۲ از جانب بیزدان می‌آید. دین خود و کردار خود را بصورت کنیز کی نیکو بدن پنه با قائمی خوب رسته و بستانه‌ای پیش آمده کش پستان باز نشسته است دل و جان دوست، و تن او چنان رفتاری دارد که برای دیدن بهترین چیز و برای نیکوستن بایسته‌ترین چیز باشد و از روان اهر و^۳ از ان کنیز کی پرسد که تو که هستی و چه شخصی هستی که هر گز در زندگانی گیتی هیچ کنیز کی نیکو تر و کالبدی ارج بارتر از آن تو نمیدم.

او که دین خودش و کردار خودش است پاسخ دهد که من کنش(عمل) تو هستم ای جوان خوب منش خوب گوش خوب کنش. خوب دین، از کام و کردار تو است که من چنین موه و خوبی و خوبی و پیروز گر و بیرونجم که بتونمایم، چه تو در گیتی گاتا سروردی و برای اب پا کیزه قربانی کردی و آتش را بر هیختی و مرد اهر و را آسایش دادی چه از دور فراز امده چه از نزدیک هر چند من فربه بودم از تو فربه‌تر شدم و نیکو بودم از تو نیکو تر شدم و لایق تر بودم از تو لایق تر شدم و هر چند به گاه تخت چشمگان نشسته بودم از تو چشمگان تر (مشهور ازانگشت‌نما) شدم و هر چند بلند قدر بودم از تو (برزشندیک تر) بلند قدر تر شدم بسبب این منش نیک و گفتار نیک و کردار نیکی که تو ورزیده . مردان مقدس بس از تو بمن قربانی اهور مزدار با آین و مراسم بسیار کنند آسان باد.

۵

پس از آن پل چینود پهنانی^۴ نیزه باز شد من بیاری سروش اهر و آذر ایزد آسانی و فراحانی از پل چینود نیک و دلبرانه و پیروز گرانه بگذشت بس در بناء مهر ایزد ورشن رسیدک و وای به و بهرام ایزد تو انا و اشنا ت ایزد (افراینده گیهان) و فرهادین مزدیسنان و فرهنگ (روح) اهر وان و دیگر مینو کان بر من اراد اویر اف نیخت نهاد بردند و من اراد اویر اف دیدم رشن راست را که ترازوی زرد زرین بدست داشت و نیکان و بد کارانی اندازه میگرفت .

۱ - ضمیر در این جمله عبارت آشفته است

۲ - شمال را مکان دیوان می‌دانستند و مقابل آنرا که جنوب است جانب بیزدان می‌خوانند.

۳ - این لفظ مکرر در این کتاب می‌آید به معنی مقدس و قدسی و با کیفی و هومن است .

پس سروش اهر و آذر ایزد دست من گرفته گفتند که بیا تاترا نمایم بهشت و دوزخ و روشنی و خواری^۱ و آسانی و فراخی و نیکی و سرور و خرمی و رامش و شادی و خوشبوی^۲ بهشت و بادافراه^۳ اهر وان . و بتونمایم تاریکی و تمسگی و بدی و رنج و ناباکی و عقاب^۴ و درد و بیماری و سهمگینی و بیمهی و ریشگونی^۵ و تعفن^۶ و بادافراه گونه گونه دیوان وجادوان و بزه کاران که بدوزخ گیزند بتونمایم . گلا راستان و آن دروغزنان بتونمایم ، باداش خوب گروشنان^۷ باهورامزدا و امشاسبندان و نیکی بهشت و ناباکی بدوزخ و هستی بودان و امشاسبندان و نیستی اهریمن دیوان و بودن رستاخیز و تن پسین [حشر] بتونمایم .

باداش آمرزید گلان را که از اهورامزدا و امشاسبندان در بهشت یافته‌اند بتونمایم و عذاب و بادافراه گونه گونه بدکاران در دوزخ از اهریمن ملعون^۸ و دیوان و پتیار^۹ گران .

۶

جائی فراز آمدم دیدم روان مردمی چند که هم ایستاده‌اند . بر سیدم از پیروز کر سروش اهر و آذر ایزد که او شان که اند و چرا اینجا ایستند کفت سروش اهر و آذر ایزد که اینجا را هستکان^{۱۰} خوانند و این روانان تاحشر^{۱۱} اینجا ایستند و روان آن مردمان که گناه و نواشان در کیتی راست (برابر) بود .

۱ — خواری ضد دشخواری است — راحتی

۲ — باداش

۳ — اناکی

۴ — جراحت

۵ — لفظ گو ربکی یا گوردکی که مکر در این کتاب استعمال شده است تعفن ترجمه شد

۶ — یعنی آنان که باصول ذبل ایمان دارند

۷ — گجسته

۸ — وجه تسمیه بر زخ بهم استکان یا تعادل ثواب و گناه است که دو کفة نرازو بهم ایستند و برایر شوند یا اجتماع اشخاصیکه در آن محل توقف دارند .

۹ — تن پسین

بگوی زندگان را که آساترین ثواب را به بیرنجی بگنید چه هر کس اسروشو -
چرانام^۱ ثوابش بیش که گذاه بهشت و هر که را گذناه بیش بدوخ هر که هر
دوراست [برابر] تا حشر در این همستکان است. باد افراه آنها سرمایا گرماست
اوشن را پتیره دیگر نیست .

٧

و پس نخست گام فراز نهادم به ستر بایك (مقام ستاره) بمقام اندیشه نیك
در این جای هومت به همانی (است) دیدم روان بر هیز گاران که چون ستاره روزنال روشن
آنجا همیدر خشید تخت و نشستنگاه آنها بسیار روشن (وبرژاک) و برفه بود.
پرسیدم از سروش اهرو و آذر ایزد که این جای کدام و این مردمان کدامند
پاسخ گفتند سروش اهرو و آذر ایزد که این جای پایه ستاره است و این روان آنان
است که بگیتی یشت نکردند و گانا نسروند و خوی توکده نکردند^۲ و خدائی^۳
و ایالت^۴ و سرداری نکردند بسبب ثواب های دیگر اهرو (مقیدس) شده اند.

٨

چون گام دوم فراز نهادم بعاه بایه به هوخت (مقام گفتار خوب) پرسیدم
آنجا که هوخت مهمان است و اجمانی بزر ک از نیکان دیدم پرسیدم از سروش اهرو
و آذر ایزد که این کدام جا و اوشن روان که اند سروش اهرو و آذر ایزد گفتند
که این جای پایه ماه است و این اوشانند که در گیتی یشت نکردند و گانا نخواندند
و زناشوئی با محارم نورزیدند بدیگر ثواب آنچا آمده اند اوشن را روشنی بروشنی
ماه همی ماند .

۱ — اسروش چرانام وزن ۶ درهم است

۲ — مزاوجت با محارم

۳ — سلطنت

۴ — دهیوبتی

ارد اویر افناهم

بِلَمْ آفَایِ رسیدیامی

۲

۹

چون گام سوم فراز نهادیم بهورشت (مقام کردار نیک) آنجا که خورشید بعهمانی است رسیدم که روشنی بالستان بالست ^۱ گویند و دیدم روان اهروان را که روی تخت و فرش زرین بودند و مردمی بودند که روشنیشان بر روشنای خورشید همانند بود. از سروش اهر و آذر ایزد پرسیدم که این جای کدام واشان که اند. سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این پایه خورشید است و آن روانان اوشان است که در گیتی خوب پادشاهی وایالت و سرداری کرده اند.

۱۰

وچهارم گام فراز نهادم بروشن گروتهان ^۲ مکان آسایش نام ^۳ رسیدم جان مرد گان پذیره آمدند درود بگفتند و آفرین کردند و گفتند ای اهر و چگونه آمده از آن عوالم ^۴ فای ^۵ و بسیار ناپاکی باین عوالم باقی ^۶ و بی پتیاره آمده . و بنوش آنوش ^۷ را که دیر زمان اینجا رامش بینی . و بس از آن پذیرائی آمد آتش اهورمزدا آذر ایزد بمن نماز برد و گفت درست بندۀ هستی تو اراداویراف هیزم تر ^۸ پیغامبر مزدیسنان ، پس من نماز برد و گفتم که بندۀ توام ای آذر ایزد که در دنیا همه هیزم و بوی هفت ساله برتو نهادم مراتر هیزم میخوانی و پس آتش اهورمزدا و آذر ایزد گفت بیا تا بتو بنهایم آن دریاچه آب هیزم تر

۱ — بالستان بالست یا بارستان بارست اعلای علیین

۲ — گروتهان یا گرزمان عرض است

۳ — همک خواری

۴ — اهو بروزن سه‌و عالم است

۵ — سیچومند زردشت بهرام گوید : جهان سیچ مند پرانا نی که او را بیش باشد بیوفا نی

۶ — اسیج ضد سیچ بمعنی باقی

۷ — هشروب ضد مرگ آب زندگانی

۸ — خوب صیبا

که برم نهاده . جائی فراز برد و دریاچه^۱ بزدگ آب کبود نمود و گفت این آن آب است که از آن چوب چکید^۲ و تو برم نهادی .

۱۱

پس امشاسبند و هومن (بهمن) از تخت زرین بر خاست و دست من بگرفت و با اندیشه نیک و گفتار نیک و گردان نیک منا بمقام اهورمزدا و امشاسبندان و دیگر اهروان و فروهر (روح) زردشت اسپیمان و کی گشتناسب و جاماسب ووست و استر^۳ پسر زردشت و دیگر دین برداران و پیشوایان دین بردا که من هر گز از آن روشن تر و نیکوتر ندیده ام .

بهمن بگفت این است اهورمزدا ، من نیایش کردم و پیشتر نماز بردم او گفت منا که نماز تو ارتقاویراف درست آمده از آن دنیای فانی باین جای ویژه روشن آمده فرمود سروش اهرو آذرایزد که پرید ارداویراف را بنمایید گاه^۴ و باداش نیکان و باد افراه نابا کان را نیز .

پس سروش اهرو آذرایزد دست من فراز گرفتند و مر اجای جای فراز بر دند که من دیدم امشاسبندان را دیدم دیگر ایزد ادان را دیدم فروهر گیومرد وزردشت و کی گشتناسب و فرشوستر و جاماسب و دیگر مقدسان و پیشوایان دین ،

۱۲

بجایی فراز آمدم دیدم روانان را که در خشان می رفند بالاتر از روانان دیگر در کمال روشی و اهورمزدار و روانان را دان که روشن و بلند و تو انا بوند باند میکرد (ترقی میداد^۵) من گفتم نیکوئید شما ای روانان را دان که برتر از دیگر روانان هستید و در خشان می نمایید .

۱ — وریا بر بمعنی دریاچه است در کردستان ایران دریاچه ایست موسوم به زره وار یا زره ور که گول زره ور خوانند و عجب این است که هر سه کلمه بمعنی دریاچه است هم گول و هم زره هم ور .

۲ — در من تکید است که در گردی بمعنی چکید است

۳ — در نسخه مجلس شوری سیت و استر خوانده میشود

۴ — مقام ۵ — هماک همه ۶ — هماک بر زید

من دیدم روان آنان را که بگیتی گانا خواندند و یشت کردن و استوار بودند
بدین مزدیستان که اهورمزدا بزردشت آموخت چون فراز آمدم با آن بوشیدنی زرین
و سیمین درخشنان ترین از هر بوشیدنی که مرا درخشنان تر بنظر آمدند.
من دیدم روان وصلت کنند گان با محارم را در روشنائی آفریده شده بالا که
با او بالاروشنی همی رخشید مرا بلند بنظر آمدند.

من دیدم روان خوب خدا یان و پادشاهان که از آنها همی و بهی وهم آورندی
(قدرت) و پیروز گری همی رخشید آنان را دیدم در روشنی آن زرین سلاح بای^۱
مراعالی بنظر آمدند من دیدم روان بزرگان راستگو یان را که روانشان در آن بلند روشنی
و با فریبز رگ بود بنظرم عالی آمدند.

۱۳

من دیدم روان زنان بسیار نیک اند یش بسیار نیکو گفتار بسیار نیکو کردار را
که شوی بسردارند^۲ در بوشش زرین پیوست و سیمین پیوست و گوهر پیوست پرسیدم
که او شان کدام رواشد سروش اهرو آذرایزد گفتند که این روان آن زنان اند^۳ که
در گیتی آب را خرسند کردن و آتش خرسند کردن و زمین ورسنی^۴ آن خرسند
کردن و گاو و گوسفند و دیگر همه آفریدگان نیک اهور مزدا را خرسند کردن
و قربانی کرده و نان را نهدیس و بیزدان را پرستش کرده اند و دعای او سوت و فریت جای
آوردند و ایزدان مینو و ایزدان گیتی را خشنود کردن و خشنودی و یگانگی و ترسانی^۵

۱ — سلاح با در اوستائی ران ایانا ناست یعنی ران بان در همن تسبیخ ارد اویراف نامه کتابخانه
مجلس ران و زین نوشه شده و ناشر کتاب در حاشیه می نویسد یعنی گردن ای ای اسلحه
که بیای می بستند

۲ — در این کتاب همه جایی از ذکر شوی لفظ سردار هم می آید در اینجا شوی بسردارند

یعنی مطیع شوهر باشند

۳ — نایریکان

۴ — اورور

۵ — مراد خرسندی فرشتکان مو کل آب وزمین وغیره است شما بشن = خرسندی

۶ — ترس آگاسی

و فرمانبرداری شوی و سردار خوش ورزیدند و بدین مزدیسان بی گمان^۱ بودند
بهاوب کردن کوشان^۲ بوده از گناه پرهیز کار بوده اند . مراعالی بنظر آمد

۱۴

دیدم روان ستایشگران و ماسربران^۳ را در آن بلندروشنی و در آن بزرگ
عالی مقامی که بنظرم عالی آمد^۴ .

دیدم روان آنان را که تمام قریانی های دینی ویژشن بیزان را کرده و فرموده
که نشسته بودند بالاتر از دیگر روانان و نوابشان^۵ به بلندی آسمان آیستاده بود مرأ
بسیار عالی بنظر آمد .

دیدم^۶ روان ارتیشتاران (جنگجویان) را که روانشان بمرتبین رامش با آن
دهیویتان (سرداران و ولات) گرد آمده بودند^۷ این گردن زین افزار خوب ساخته
زربن گوهر افزود هر گونه آراسته در آن شگفت ران و ربین بس شکوه توائی
و پیروز گری (داشتند) مراعالی بنظر آمد

دیدم روان آنان که به گیتی جانوران موذی^۸ بسیار کشتند و فرّ آبان و آذران
و آتشان و گیاهان و فرّ زمین همه از آنها رخشد و در بلندی و آراستگی مرا بسیار
عالی بنظر آمد .

دیدم روان و استربوشان (زارعین) را در مقامی روشن^۹ و باشکوه جامه

۱ - گمان مر کب از گوی معنی بدوان معنی اندیشه است در این کتاب گمان معنی و صفت
و بجای مشکوک و بی اعتقاد آمده است .

۲ - تختایاک

۳ - ماسربران حفاظ ادعیه دینیه

۴ - در بسیار جا کلام را باین جمله ختم میکند «اوم بر زشیک مده هونست» که بنظرم عالی آمد

ترجمه شد

۵ - کرفه تواب است

۶ - این فصل در ذکر یاداش طبقات اربعه جنگجویان و فلاحان و روحانیان و صنعتگران است

۷ - بر همک

۸ - خرق تسر

۹ - بامیک

زخشنان بوشیده چون که در حضور^۱ مینوی^۲ آب و زمین و نبات و گوسفند ایستاده و آفرین کرده و ستایش و سپاس و آبادی گفته مقام بزرگ و جای به گرفته بودند من اعالی بنظر آمد.

دیدم روان هوتخشاکان (خوب کار گران) که در گیتی خدایان و سودار پرستیدند که نشسته بودند بر آن خوب گسترده گاه بزرگ روشن و برآزندگان ابسیار اعالی بنظر آمد.^۳

۱۵

دیدم روان شبانان را که در گیتی چهارپایان و گوسفندران ورزیده و پروردندند نگاهداشتند از گرگ و دزد و مردم‌ستمی (غار-گر) و بهنگام آب و گیاه و خورش دادند و از سرما و گرمای سخت پرهیزند و در موقع (به گاس) حیوان‌نر (گشن) را بر هایندند (جفت گیری کردند) و در وقت مناسب پرهیز دادند و بسیار سود بزرگ و بر (ثمر) و نیکی و خورش و جامه بمردمان هنیام (معاصر) دادند رو انسان در روشنی و آراستگی و رامش بزرگ و شادی می‌رفت.

تخت زرین بسیار و گستردنی خوب و بالش دیدم که بر آن نشسته بود روان کاخ خدایان (صاحبان خانه) و داد گران که دودمان و میهن بدست کردند و جای ویران را آبادان و بسیار رود و چشمی برای ذراعت (ورز) و آبادانی و نمر و سود آفرید گران آوردند. و در پیش فروهر آب و نبات و چهاربای ایستادند و برای توانائی بزرگ و آن پیروز گوی بزرگ بر آن‌ها آفرین ستایش کردند و سپاس گزارند. مرا بسیار اعالی بنظر آمد.

۱— لمین هزو ارش است بمعنی حضور

۲— ملکوت

۳— در شاهنامه این طبقات بغلط درج شده است: کانوزیان آنوریان بوده یعنی آذریان

نیساریان ارتیشتران بوده یعنی جنگیان نسودی و استریویان بوده یعنی کشاورزان اهنوخوشی هوتخشاکان بوده یعنی کارگران

دیدم روان استواران و آموزگاران دین^۱ و پرسندگان احکام دین^۲ را در در آن مقام روشن و شادی بسیار بزرگ، مرا بسیار عالی بمنظور آمد.

دیدم روان احسان کنندگان بروحاپیون^۳ و دوستان آشتی (صالح) را مرا عالی بمنظور آمد.

روانان به دوستان که روشنی مانندستاره و ماه و خود شید از آنان همی رخشید و میرفشد در رامش و نیکی^۴ در روشنایی معلق (اندرروای)

دیدم عالم بین زیکارها روشن و در آسایش تام و راحتی و بسیار سپرمه^۵ خوشبوی هر گونه آرامشگی هر گونه شکفتگی و روشنی بر شکوه و بی شادی و بس رامش که کس از شسیری نداند.

۱۶

بس سروش اهر و آذرایزد دست من فراز گرفتند از آنجا فرازتر رفتم جائی فراز آمدم رودی دیدم بزرگ و بی رحم و دوچخ تر که بسیار روان و فروهر در کنار آن بودند از ایشان بود که گذشتن توانست و بود که بونج گران همی گذشت و بود که باسانی گذشت برسیدم که هستند که بارزج ایستاده اند

سروش اهر و آذرایزد گفتند این رود آن اشک بسیاری است که مردمان از پس گذشته کان از چشم بر بزن و شیون و موبه و گربستن کنند اشکی که برخلاف حکم دین^۶ می بیزند باین رود آب زاید و آنان که بگذشتن توانند آنانند که از پس مرده شیون و موبه و گربستن بسیار کردند. و آنان که آساتر (می گذرند) که تن گربسته اند

با هل عالم بگوی تادر گیتی هستید شیون و موبه و گربستن برخلاف حکم دین مکنید چه همان اندازه بدی و سختی بر وان گذشته کان می رسانید

۱— چاشی تاران

۲— چوستاران

۳— دادگوبان

۴— هومندی

۵— اسپرغم

۶— سرگین

۷— آدادها

من بار دوم پیل چینو د باز آمدم . دیدم روان گناهکاران را در آن سه شب
آقدر بدی وزشتی بر روان آنان آمد که هر گز در گیتی چندان سختی ندیده بودند
پرسیدم از سروش اهر و آذر ایزد که این روان کیست ؟

سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان گناهکاری است که روان و شتابان
است در کنار بالین مرده سر گردان است و این (کلام مقدس) رامی خواند (ای آفریدگار
آهورامزدا بکجا بروم و که را پناه خود کنم) .

و باو آقدر بدی و سختی رسید که در گیتی بمردمی که در گیتی در سختی و
بسی زیسته باشد . پس بادی سرد گوری (متغفن) باستقبال آید آن روان چنان داند
که از باختن زمین (شمال) و زمین دیوان آید . بادی متغفن تر از آنها که در گیتی
دیده است . در آن بادیزند دین خود و عمل خود را بصورت زنی بد کار گنده وبیخته (؟)
(ظاهرآ دیوانه) زانو پیش آمده کون پس رفته گناهکار گرم که درین به درین (؟) پیوسته
است ماتند گناهکار ترین و ریعن ترین و گوری ترین حیوانات موذیه .

پس روان گناهکار با آن زن گوید تو چه هستی که من هر گز از آفریدگان
آهورامزدا واهریمن از تو زشت تر و ریعن تر و گوری تر ندیده ایم ،

او گفت که منم کنشن (عمل) تو ای جوان بد آندیشه بد منش بند گفتار
بد کردار بد کار بد دین بعلت آرزو و عمل تو من زشت ورته^۳ و گناه آگین و در دمند
و بوده (کهنه و پوسیده) و محروم (۲) و ناپیروز گر و بارنج شده ام چنین که تو بینی تو
چون کسی را میدیدی که بیزش و درون و ستایش و سجدۀ یزدان کند و آب و آتش و
گوسفند و نبات و دیگر آفریدگان نیک پرهیزد و با کی کند تو عمل واروته آهربیمن و
دیوان ورزیدی و چون می دیدی دهش و نیکو کاری شایسته و نوابکارانه به نیکان و

۱— در کتب زردشتی تصریح شده است که مکان اهر بن و دیوان و محل دوزخ در سمت شمال است

۲— معنی درین معلوم نشد

۳— رت بر هن و عربان رت بضم تهی دست و بینواز (برهان)

مستحقان^۱ چه از دور وچه از نزدیک فرازآمد (می‌کند) و در اینجا (مهمان خانه) پذیرفتاری کند و چیز دهد تو پیش (مضایقه و دریغ) کردی و در خود را بستی. و هر چند من افروافت بودم (یعنی بد بشمارمی‌آمد) تو افروافت ترم کردی و هر چند من سهم‌گین بودم مرا سهم‌گین تو کردی و هر چند دروغشیک (؟) بودم مرا دروغشیک تو کردی و هر چند در باخته نشسته بودم مرایشتر در باخته (شمال) نشایدی بسبب اندیشه بدو بسبب گفتار بد و بسبب کردار بدی که تو روزیدی.

دیر زمان مرا (لغت کنند) بعداز تو در دوره پرستش اهریمن و همیمانی

زشت باهربیمن.

بس آن روان بلید نخستین گام فرازنهاد به مقام اندیشه بددوم گفتار بد و سوم بکردار بد و چهارم گام بدو زخ افتاد.

۱۸

بس سروش اهر و آذر ایزد دست مرآگرفتند چنانکه بی گزند قدم. چنان سرما و دمه و خشکی و تعفنی دیدم که هر گز در گیتی آن آئین نهاده و نهشیده بود. فرازتر رفته دیدم مدهش، دوزخ ژرف مانند سهم‌گین ترین چاه‌تنگ^۲ تو و یعنی اکثر جای فروبرده شده بود بتاریکی چنان تاریک که بدهست فرازشاید گرفتن^۳ تعفن چنان بود که آن باد متعفن بهر کس می‌رفت بتراشید. (لا غریب شد) و بالر زید و یفتاد و چنان تنگ بود که هیچکس از مردم گیتی آن تنگی را نشاید^۴ و هر کس در آن بود چنین می‌اندیشد که تنها اهستم و بالینکه سه روز و شبان آنجابودمی گفت که ۹۶ هزار سال پایان رسید مرا بهاند (خلاص کنند)^۵

همه جا جانوران موذی بود که کمترین آنها ببلندی کوکای استاده بودند از روان بد کاران چنان می‌گستند و در چنگ می‌گرفتند و خرد می‌گردند مثل سگ استخوان را من آسانی از آنجا اندر گذشتم با سروش اهر و آذر ایزد.

۱— ارزانیکان

۲— یعنی تاریکی چنان بود که شخص می‌پنداشت که آنرا بدهست تو اند گرفت

۳— مقاومت نکند

۴— در دین زردهشت آمده است که پس از ۹ هزار سال روز رستاخیز آید

اردو یور افناہ

بِسْمِ اللّٰہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

三

1

جایی فراز آمدم دیدم مردی را که روانش بشکل ماری مانندیک فرسپ (تیر بزرگ) به نشیم اندر رفته و ازدهانش بیرون میآمد و ماران بسیار همه‌اندام اور افرو همی گرفتند پرسیدم از سروش اهر و آذر ایزد که این تن چه گناه کرد که روان آن گونه بادفراده گران برد.

سروش اهر و آذرایزد گفتند این روان آن مرد بد کیش است که لک... نمرز
کرد^۱ و مردی را برخوبیشن هشت اکنون رواش چنین باد افراهم برد.

1

جایی فراز آمد دیدم روان ذنی را که طشت طشت دینی و بایدی مردمان بخورد او همی دهنده برسیدم که این تن چه گناه کرد که روانش آنگونه باشد افراد بردرس و شاهرو آذایزد گفتند که این آن بد کیش زن است که در یام حیض نپرهیخت و برخلاف احکام دین (برهیز) نداشت آب و آتش رفت^۲.

۲

دیدم روان مردی را که همه بوست به بینا گیرند و بگران مرگی همی کشند پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه بازافراهم برسورش اهر و آذرایند گفتند که این روان آن مردی کیش است که در گیتی مردی مقدس را کشته است.

1

دیدم روان مردی که ریم (چرک) و (خون حیض) زنان بدهاش همی ریزند و فرزند مشروع خودرا همی پزد وهمی خورد پرسیدم که این تن چه گذانه کرد که روان آنگونه بادا فرازبرد سروش اهر و آذرایزد گفتد که این روان آن بد کشی

۱- رجوع شود ببرهان قاظم کلمه هرز.

۲- نزدیکی آب و آتش در ایام حیض (دستهان) منوع اوده است.

مرداست که در گیتی زن حایض را مرد کرد^۱ و هست هر یک بار گناه ۱۵ بلگ تنافور را

۲۳

دیدم روان مردی که از گرسنگی و نشانگی باشگی همی کرد که مردم موی و ریش خود را همی کنند و خون همی خورد کف از دهان همی افکنند پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روانش آنگونه باشد افراد برده سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن مرد بد کیش است که در گیتی آب خورداد و نبات امرداد را برخلاف مقررات دینی در حال سخن گفتن آشامید و خورد و واج نداشت^۲ و بگذاشکاری یاش نکرد و چون آب خورداد و نبات امرداد را آنگونه بدی کرد روانش با افراد گران برد.

۲۴

دیدم روان فنی را که به پستان دردوزخ آویخته بود و جانوران موذی باهمه تن اوروی آورده بودند پرسیدم که این تن چه کرد که روانش آنگونه باشد افراد برده سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد^۳ است که در گیتی شوی خوبیش هشت و تن بمودی پیگانه داد و روسپیکی^۴ کرد

۲۵

دیدم روان چند مرد و چند زن که حیوانات موذی پای و گردن و میان آهارا همی گزند و یکی از دیگری همی گزارند^۵ پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روانش آنگونه باشد افراد برده سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان

۱ - مبارارت (برهان).

۲ - یعنی در اخبار دینی آمده است که هر یکبار گذاش بیز ان ۱۵ تنافور و نیم است هر تنافور ۱۲۰۰ درهم بوده باش معنی نیم و نیمه است.

۳ - فرشته آب خورداد و فرشته نبات امرداد نام دارد و اج زمزمه و دعای هنگام غذا خوردن است - سخن گفتن در وقت طعام خوردن ممنوع بوده است، جزای خوردن نبات کنند ریس و باداش آشامیدن آب خوردن خون است.

۴ - در اینجا لفظ مرد غلط است و صحیح زن است.

۵ - فاحشگی

۶ - از پکد بگر جدا میکنند.

آن بد کیشان است که در گیتی یک مولک^۱ رفتن و شادرفتن^(۲) و از پای میز شنیک^۳ و دیوان برستی کردن

۲۶

دیدم روان زنی که زبان خود را بگردن همی کشید و از اندر واي (سرنگون) آویخته بود پرسیدم که اين روان از که سروش اهر و آذرایزد گفتهند که اين روان آن زن بد کیشی است که در گیتی شوي و سودار خود را باسخ کرد^۴.

۲۷

دیدم روان مردي را که به گپيز (قفيز پیمانه) و دولك (دلوكوچك) خالک و خاکسته همی پیهايند و بخوردن همی دهنده پرسیدم که اين تن چه گناه کرده روان آنگونه بادافراه برد سروش اهر و آذرایزد گفتهند که اين روان آن بد کیش مرداست که در گیتی قفيز و دولك و سنجک راست نداشت آب بشراب آميخت و خذک در آرد کرد و بهای گران بمدمان فروخت و از نیکان چيز دزدید وربود.

مرحباً بـ عالم حـلـی

۲۸

دیدم روان مردي را که سرنگون داشتند و بنجاه ديو بامار چپاك (افعى) پيش و پس تازيانه همی زدند پرسیدم اين تن چه گناه کرده روانش آنگونه بادافراه برد سروش اهر و آذرایزد گفتهند که اين روان آن بد کیش مردي است که در گیتی بد بادشاهی کرد و بمدمان آنمرز (بی عفو) وقتال بود و مجازات و بادافراه بهمان آئین کرد.

۲۹

دیدم روان مردي که زبان ازدهان بروان آخته و جانوران موذی همی گزیدند

- ۱ - مولک بهمنی گفتش است (موزه) يك ياي در گمش و يك ياي بر هنه راه رفتن و بدون گستي (کمر بند) در گمر و سادره (سدره) در گردن حر كت نمودن گاه بوده است - لفظ يك مولک در یونانی مونوساند الوس است بمعنی يك گفتش .
- ۲ - ایستاده بول کردن .
- ۳ - حاضر جوابي و مکابره کردن .

پرسیدم که این تن چه گناه کرد کروان آنگونه بادافراه بررسوش اهر و آذایزد گفتهند که این روان آن بد کیش مردی است که بگیتی غیبت کرد و مردمان را یکی بادیگری (مخالف ساخت) عاقبت بدوزخ شتافت.

۳۰

دیدم روان مردی که اندام اورا یکی از دیگری همی شکنند و گزارند (جدا کنند) پرسیدم که این تن چه گناه کرد که آنگونه بادافراه بررسوش اهر و آذایزد گفتهند که این روان آن بد کیش مرد است که در گیتی کشتن گاوان و گوسفند و دیگر چهار بیان بسیار برخلاف احکام دین کرد.

۳۱

دیدم روان مردی را که برسو و بایش شکنجه نهاده اند و هزار دیو از بالا کرفته و بگران (دشواری) و سختی همی زنند پرسیدم که این تن چه گناه کرد سروش اهر و آذایزد گفتهند که این روان آن مرد بد کیش است که در گیتی خواسته بسیار گرد کر دو خود نخورد و بنیکان نداد و آنان را بهوه نرسانید و بانبار داشت.

۳۲

دیدم روان مردی بی خیر و باطل زندگانی^۱ که داوان می نامیدندش کهنه تن اورا جانوران موذی همی جویدند و پای راست او نه همی گزیدند پرسیدم که این تن چه گناه کرد سروش اهر و آذایزد گفتهند که این روان آن بی خیر است که در گیتی بو دوهر گز هیچ کار نیکی نکرد باین پای راست دسته گیاه به پیش گا و وزرا فکنه است.

۳۳

دیدم روان مردی که زبانش همه کرم گزیده پرسیدم که این تن چه گناه کرد سروش اهر و آذایزد گفتهند که این روان آن بد کیش مرد است که زورو کذب بسیار گفت و بسیار زیان و گزند از او بمخاوه رسید.

۳۴

دیدم روان زنی که جانوران موذی همه تتش گزیدند پرسیدم که این تن چه گناه کر دسر و شاهرو و آذر ایزد گفتند که این روان آن زن بد کیش است که در گیتی گکس و موی برانش گزارد (شانه کرد) و موی و سپوی (شپش) و رشك بر آتش افکند و آتش زیر تن نهاد و خود را با آتش داشت^۱.

۳۵

دیدم زنی که نسای خود^۲ بدنده همی ریخت و همی خورد پرسیدم که این روان که سروش اهر و و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیش زن است که در گیتی جادوئی کرد^۳.

۳۶

دیدم روان مردی که اندر دوزخ بشکل ماری مانند ستون باستاده است که سرش بسر مردمان و دیگران تن بمار همانند بود پرسیدم که این تن چه گناه کرد سروش اهر و و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرداست که در گیتی نفاق و درون پوشی کرد بشکل مار کربی (?) بدوزخ شتافت.

۳۷

دیدم روان مردی چند که نگون سر در دوزخ آویخته بودند که همه تن آنها مارو کشدم و دیگر جانوران موذی همی جوند پرسیدم که این تن کدام مردمانند سروش اهر و و آذر ایزد گفتند که این روان آن مردمانست که در گیتی آب و آتش نپرهیختند و ریمنی در آب و آتش برداشت به نگرشن^۴ آتش را کشتد.

۱ - ای طهارت خود را با آتش نزدیک کرد.

۲ - نساجی میت و مواد ای جان است. گوشت و سایر استهخوان مرده را گویند از آدمی و سایر حیوانات (برهان).

۳ - اوستا جادوئی را مذموم شمرده است.

۴ - بهنگاه مراد چشم بذدن و آتش را به چشم آسیب رساندن است.

۳۸

دیدم روان مردی که بسربا (گوشت) ونسای مردمان باخون وریم وریمنی وتعفن بخوردن اورادهند پرسیدم که این تن چه گناه کرد سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرداست که در گیتی هیهر^۱ ونسای در آب و آتش و بتن خوبش و آن مردمان هم بر دوهموار ایوک بار (یکبار) بود^۲ و هنگام پیشه غسل نمیکرد.

۳۹

دیدم روان مردیکه بوست و گوشت مردمان همی خورد پرسیدم که این تن چه گناه کرد و روان که است سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرداست که در گیتی مزد از مزدوران و بهن به روان (سهم شرکاء) باز گرفت و اکنون روان باید بادافراه گران برد.

۴۰

دیدم روان مردیکه کوهی به پشت همی گشید و در برف و سرم آن کوه بر پشت داشت پرسیدم که این تن چه گناه کرد سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرداست که در گیتی ذور ناراست و سخنی سود بر مردمان بسیار گفت روان او اکنون آنگونه بادافراه همی برد.

۴۱

دیدم روان مردی که گوہ (گه) ونسای وریمنی بخوردن او میدهند و بسنگ و تبر همی تن کوچند پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آن گونه گران بادافراه

- ۱ - هیهر کنفافات و نجاسات و موادیکه از حیوان جدا شود هائند ناخن و بوست وغیره .
- ۲ - ایوک بار (یکبار) بهعنی نایاک است وجه تسمیه آنکه یکبار شخصی را گویند که بایک تنه جسد میقی را حمل کند پس قوای نایاکی که در جسد هیت است بتن او اندر شود و وی را نایاک گرداند در دین زردهشتی حمل جسد مردگان بوسیله یک تن مکروه بود و بایستی لااقل دوتن آن بار را بردارند که قوای نایاک توزیع و کم ضرر شود. مولوی در این بیت یکباری را بهعنی نایاکی و ملعت آورده است :

اوستاد عالم و نقاد نقوش
شد زیکباری شبطان روی زرد

گاه علم آدم ملایک را که بود
چونکه در جنت شراب عالم خورد

برد سروش اهرو و آذرایزد گفتند که این روان آن بدد کیش مرد است که بگرمایه بسیار رفتہ اند و هیهون ونسای آب و آتش و خاک برده اند مقدس درون شده اند و ناپاک (گناهکار) بیرون آمده اند.

۴۲

دیدم روان مردی چند که گریند و فریاد همی کنند پرسیدم که این کدام مردمانند سروش اهرو و آذرایزد گفتند که این روان آن بدد کیشان است که پدر در مادر کرد و چون بزادند پدر بر پنديزيرفت و اکنون شکایت از پدر کنند.

۴۳

دیدم روان مردی که بر نائی چند در پای او افتاد همی بازگ گشته و دیوان ماتند سگ اندر همی نوردند و همه تن گسلند پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه گران بادافرا ابرد سروش اهرو و آذرایزد گفتند که این روان آن بدد کیش مرد است که در گیتی بچه خود را پنديزيرفت.

۴۴ مر تحقیقات کامیاب علوم اسلامی

دیدم روان زنی که به پستان خود کوه همی کنند و برس خود سنگ آسیائی ماتند لیت (کلام؟) همی داشت پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه گران بادافرا ابرد سروش اهرو و آذرایزد گفتند که این روان آن بدد کیش زن است که در گیتی کودک خود را جسد مرد و تباہ کرده یلنداخت.

۴۵

دیدم روان مردی که کرم همه اندام او همی جود پرسیدم که این تن چه گناه کرد سروش اهرو و آذرایزد گفتند که این روان آن بدد کیش مرد است که در گیتی زورگو کاسی (گواهی دروغ) داد و خواسته نیکان برد و به بدان داد.

۴۶

دیدم روان مردی که مستر گ (کله) مردمان بدت دارد و مغز همی خورد

پرسیدم که این تن چه گناه کردسروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که در گیتی خواسته نه از شرافتمندی (فرارونی) بلکه از مال دیگران دزدید و خودش بدمنان هشت خویشتن تنها بدوزخ باید بود^۱.

۴۷

دیدم بسیار مردم که سرو ریش نیک سترد و گونه زرد تمام تن گندیده جانوران موذی بر همه تن می آمدند پرسیدم که این که و کدامند سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن مردمان است که بگیتی اهر موك (منافق) و فریفار بودند و مردمان گمراه کردند و ازداد (شروعت) نیکان بهداد بدی آوردند بس کیش و گروشن (اعتقاد) وارونه اندر گیهان روا کردند.

۴۸

دیدم روان مردیکه دیوان سگ ماتند همی گسلیدند آن مرد گوشت به سگان می داد نمی خوردند و از سینه و پای و شکمبه و ران آن مرد همی خوردند. پرسیدم که این مرد چه گناه کرد که روان آن گونه گران بادافراه بر دسروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش مردم است که بگیتی از سگ شبانان و مان بانان (حافظین خانه) خورش بازداشت یازد و گشت.

۴۹

دیدم روان مردی چند که گه و هیبر ونسای وریمنی مردمان همی خوردند و دیوان سگ کنده و از پس همی انداختند و آنان کوهی به پشت همی کشیدند و کشیدن تو انشتند پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روانش آن گونه گران بادافراه بر دسروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیشان است که بگیتی زمین تراز یزیدند^۲ و بسیار تو از یزیدند و بسیار مردم را بی بن و بی بور (بی سرمایه و بی بهره) کردند و به نیاز و دریوشی (دریوشی) آمدند و خراج گران همی بایست دادن.

- ۱ - در کتب مذهبی ذردشیان آمده است که غاصب حقوق دیگران و آنکه از عرق جیش مردمان روزی خوزنا، در دوزخ مفر مردم باید بخوردند.
- ۲ - ظاهرآ مراد میزی و مهندسی اراضی است.

ارد اویر افناهم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۴۶

۵۰

دیدم روان مردی که کوهی بازگشت و ناخون همی کند دیوان از پس بمار چیدیاک (۲) نازیانه همی زدند و شب (۳) همی کردند پرسیدم که این تن چه گناه کرد سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که بگیتی حدود مشترک املاک دیگران را سپوخته (عقب برده) و برای خود گرفته است.

۵۱

دیدم روان مردی که باشاد آهنین گوشت از تن همی کشیدند و بخورش همی دادند پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آن گونه با دافاه برداشت سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که بگیتی پیمان دروغ (از نهار دروغ) با مردمان کرد.

مر تحقیقات کامتوژنوم رساله

۵۲

دیدم روان مردی که فخذ چیباک (به میز) و تیر و سنگ و قدام (تبر زین) همی سپردند^۱ پرسیدم که این تن چه گناه کرد سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که بگیتی متود روج (پیمان شکنی) بسیار کرد و با مقدسان و بد کیشان پیمان شکنی کرد چهار دو مهر است چه برمقدسان و چه بربند کیشان^۲.

۵۳

بس سروش اهر و آذرایزد دست من فراز گرفتند و به برچکاتی دایتی^۳ قریب
بل چینود (آوردند) و اندر زمین دوزخ را نمودند.

۱ - بتن فرمی گردند.

۲ - مهر بامیترا فرشته مراهق پیمانها و سوکنده است. این عبارت «جه هر دو مهر است جه بر مقدسان و چه بربند کیشان» نقل از مهر بیش از سنت است یعنی مهر برای مقدسان و برای بد کیشان پیکسان است.

۳ - چکانی دایتیک همان کوهی است که نخست ارد او براف بقا آن برآمد و از پل صراط گذشت اینک باز دوم بدانه آن کوه میرسد که دهانه دوزخ آن جاست. بنابراین اقصی که تصویر کرده اند در نسخه نیست.

اهرمن و دیوان و دروغان و دیگر بسیار روان بد کیشان آن جا گریه و فریاد
چنان بر می آوردند که من با آن داشتم (گمان کردم) که هفت کشور زمین لرزاند من که
آن بانگ و گریه شنیدم تو سیدم تو سیدم اهر و آذرایزد گفتم و خواهش کردم که
با آنجا مبرید و باز بروید

بس سروش اهر و آذرایزد بمن گفتند که مترس چه ترا هر گز از آنجا
بیم نبود سروش اهر و آذرایزد از پیش رفته و من ارد او بیراف می بیم از بس آن تو
میتوم^۱ دوزخ اندر و نور فراز رفتم .

۵۴

دیدم آنسیچو مند (فانی کننده) بیم گین سهمگین بسیار درد بر بدی و متعفن
تو بین دوزخ را بس اندیشیدم چنین بنظرم آمد چاهی که هزار واژ (هزار باز - هزار ذراع)
بین آن نمیرسید هر گاده هما هیزم که اندر گیهان است همی اندر دوزخ بسیار متعفن تاریک
روی آتش نهند هر گز بوی ندهد دوم از گوش تا چشم بقدرتیکه یال اسبان وی دارد
آنقدر بسیار مرگ روان بد کیشان اندر استادند^۲ و یکی دومی را نمی بینند و فریاد
نمی شونند هر یکی گمان دارد که تهاجم برای آنهاست تو میک^۳ و تاریکی بیمگذی و رنج
وعذاب گونه گون دوزخ که چون یک روز بدوزخ باشد بانگ کند که آخر نه بند
(نیام نشد) این نه هزار سال که مارا از این دوزخ نه هلهند^۴ .

۵۵

دیدم روان بد کیشان کشان باداراه گونه گونه چون سقوط برف (برف
سوخار؟) و سرمای سخت و گرمای آتش تیز سوزان و بدبوئی و سنگ^۵ و خاکسترو
۱ - تومی توم اهل التفضیل است از لحظ تومی که بمعنی مآلود است در بر هان فاطح تمن
بهمنی میخ است و در زبان کردی تم بفتح تاء مه و بخار روی زمین را گویند .
۲ - مراد این است که در مکانی اقدر فاصله میان کوش اسب تا چشم اسب چندان جان مرد کان
مترا کم شده بود که باندازه موها بود که در همان مقدار فاصله در بال اسب توان دبد .
۳ - رجوع شود به فصل قبل یادداشت پای صفحه .
۴ - رجوع شود به توضیحات فصل ۱۸ .
۵ - رجم .

تگرگ و باران و بسیار بدی آن بیمین تاریک جای فرود مرد^(۱) و رنج و عذاب همی برند.
پرسیدم که این نن چه گناه کرد که روان آنگونه گران با افراه بود
سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که بگیتی گناه مرگ
ارزان (معاصی کبیره) بسیار کرد آتش و رهان (بهرام) افسرد و پل رود ناواناک (قابل
کشتی رانی) را فرود آورد (خراب کرد) . و ناراست گفت و گواهی دروغ بسیار داد
و بسبب کام با شاهی (غلبة شهوت) و آзорی و خست ولوری^۱ و خشم وارشکنی (حد)
مردم مقدس بیگناه را کشته اند و بسیار بفریفتاری رفته اند اکنون روان آنگونه عذاب
وبادافراه باید بردن .

۵۶

پس من دیدم روان آنانکه ماران گزند و جوند پرسیدم که این روانان از که
هستند سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیشان است که در گیتی بهیزدان
و دین نکیر ای بوده اند^۲ .

مرکز تحقیقات کاپیتوژنوم سلامی

دیدم روان زنانی را که سرمیگسلیدند [سر] از تن جدا بود زبان باشگ
همی داشت . پرسیدم که این روانان آن که اند سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این
روان آن زنان است که بگیتی شیون و مویه بسیار کردند و برسو روی زدند .

۵۸

پس من دیدم روان مردی که کشان بدوزخ برند و همی زند پرسیدم که این تن
چه گناه کرده اند سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که بگیتی
سر و روی و دست شپیک^(۲) خویش و دیگر دینی اندام آب استاده بزرگ^۳ و چشمها
و آب حاری کوی شست خورداد امشاسبند آزرد .

۱ - لوری بی شرمی و بی حیائی است برهان .

۲ - نکیر ای غبر امین است این دههین گناه است در میتوی خرد .

۳ - هر قدر آب استاده بزرگتر نجس کردن آن گناهی عظیمت است

۵۹

دیدم روان زنیکه همیگر بست پوست و گوشت از پستان خویش همی کند و همی خورد پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه با افراط برد سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش زن است که کودک خویش را بسبب نیاز گرسنگی گریان هشت.

۶۰

دیدم روان مردی که تن اندر دیگ روئین کرده اند^۱ اورا همی بزند پای راست او بیرون از آن دیگ ایستاده بود. پرسیدم که این تن چه گناه (کرد) سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که بگیتی (...). والر کامکی (شهوت پرستی) واژ روی هوای نفس نزد زن شوی مند بسیار رفته همه تن او گناه کار بود مگر آن باز راست که وک^۲ و مور و مار و کیش دم و دیگر جانوران موذی زد و کشت و بحو کرد.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم پزشکی

دیدم روان بد کیشانی که با باری دندوریدند و باز با باری دند (بلعیدند) و ریدند پرسیدم که او شان که روان آشدم سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیشان است که بگیتی بمعنی و ... دین (بملکوت دین) و بهدادار اهرمزدا ناسپاس بوده اند و به زنیکی (سعادت) در بهشت و بدی (شقاق) در دوزخ و بودن رستاخیز^۳ و تن پسین (حشر) گومان (مشکوک) بوده اند.

۱ - این کلمه را روئین خوانده اند ولی ممکن است لوید باشد بمعنی دیگ و یا نیل بزرگ سرگشاده مسین چنانکه در برهان قاطع آمده است و در این شعر مرحوم ادیب پیشاوری نیز آمده است سر از نف جو روئین لویدی بجوش

۲ - وک وزغ است مغرب آن وقی باشد (برهان)

۳ - رست بمعنی مرده واخیز برخاستن است رستاخیز بکسر راء بمعنی قیام اموات است نه

رستن بفتح راء و خاستن چنانکه معنی کرده اند.

۶۲

دیدم زنی که بشانه^۱ آهنین سینه و پستان خود همی گست و درید پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه گران بادافراه برد سروش اهر و آذرا یزد گفتند که این روان آن بد کیش زن است که بگیتی شوی و سردار دور گذاشت و بدبو د و خوشتن آراست و با مردمیگانه آمیزش کرد.

۶۳

دیدم روان زنی که باز بان بوجن گرم^۲ همی ایسد و دست خود زیر آن بریجن همی سوزد پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه بادافراه بر دسروش اهر و آذرا یزد گفتند که این روان آن بد کیش زن است که بگیتی اند شوی و سردار خوش داد پسخوی^۳ کرد و سک زبان بود و نافرمانبرداری کرد و کام او پد کرد و خواسته شوی دزدید و بنها نی اند و خونه خوش کرد.

۶۴

دیدم روان زنی که گریان و نالان همی آمد و رفت و بر سر سو خال (نگرگ)^۴ همی آمد و زیر پای روی گرم گداخته همی رفت و سروروی خوش بکارد همی برید پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه گران بادافراه برد سروش اهر و آذرا یزد گفتند که این روان آن بد کیش زن است که از مرد ییگانه نهانی آبستن بود و کودک تباہ کرد از درد و بادافراه آنجا پندارد که فریاد آنکو دک شنود و میدود و دویدن آنگونه گران باونماید که گوئی بر روی گرم رود و چون باگ آن کودک شنود سروروی خوش بکارد همی برد و کودک بخواهد واورا نیند واورا تافردا کرد (قیامت) این بادافراه باید برد.

۶۵

دیدم روانی چند که سینه آنان را بالجن متعفن افکنده اند داس تیز در پای و

۱ - مراد سیخ چند شاخه است.

۲ - بریجن تنویر کماج بزی و بریزی تا به کلی باشد که بر بالای آن نان برند (برهان)

۳ - پامخ گوئی و حاضر جوابی.

دیگر اندام همیز و دپادر و مادر را همی خواهد پرسیدم که این تن چه گمانه کود که روانهاشان گران با افراط بر ندسر و شاهرو و آذرا یزد گفتند که این روان آن بد کیشان است که بگیتی از پدر و مادر بخشایش نطلبیدند.

۶۶

دیدم روان مرد وزنی که زبان آخته بودند و ماران دهانها را همی جویدند پرسیدم که این تن آن که وجه گمانه کردند سروش اهرو و آذر ایزد گفتند که این روان اوشان که بگیتی غیبت کردند وهمه مردم با اختلاف افکنندند (؟)

۶۷

دیدم روان مردی که بیکاباتاریکی دوزخ آویخته است و در دست داسی آهینه داشت سینه و کش خود همی گستت و میخی آهینه بچشم اندر زده بپرسیدم که این تن آن که و چه گمانه کرد سروش اهرو و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که شهر (ملکت) اورا بعیانجیکی (حکمیت) داشته است و آنچه سریزد کردن و فرمودن نه گردونه فرمود و سنتگ و قفیز و یادماهه کس^۱ داشت و از درویشان و کاروانیان گریه و (ظلم) نمیتوشد.

۶۸

دیدم روان مردی وزنی که آن مرد را بهشت و آن را بدو زخ همی کشند وزن دست در گوستی (کمر بند) آن مرد افکنند و با او گوید که چگونه است تا در زندگانی [بودیم] هر یکی باشیم بود (با هم بودیم) اکنون تو به بهشت و من بدو زخ همی برند و آن مرد گفت چه من نیکان و مستحقان و درویشان چیز پذیرفت دادم و اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک ورزیدم و بیاد ایزدان بودم و دیوان خوار شمردم و در به دین مزدیسان استوار بودم تو نیکان و درویشان و ارزانیکان (مستحقان) خوارتر کردم

۱ - کس بمعنی کم و ناقص و خرد است کلامه که از آن آمده است چنانکه مس شکل سابق کلامه مه است بمعنی بزرگ و بزر کتر.

وایزدان رانگرینیدی^۱ و بت برستیدی و اندیشیدو گفتار بد و کردابد و زریزی و بدین اهریمن و دیوان استوار بودی^۲.

پس آن زن آن مرد گفت که بزنده گانی همه تن تو بر من سردار و پادشاه (سلط) بود و تن و جان و روان من آن تو بود و خوش و جان و لباس مرا از تو بود پس تو مرا سیاست و عذاب چهرا آن نکر دی نیکی و قدس زی من آمد مرا نیاموختی تامن هم پس از آن نیکی و تقدس کرد می واکنون سیاست و بدی نبایست بردن. پس آن مرد به بجهشت و آن زن بدوزخ رفتند و آن زن (را) از آن پشمیانی اندر دوزخ بجز تاریکی و عالم تعفن پتیره نبود (عذابی نرسید).

و آن مرد اندر بجهشت از نگرداشیدن و نه آمر زانیدن آن زن که اندر دارشن (ملکیت) با او آمد میان نیکان بشرم نشست.

۶۹

دیدم روان زنان که میخ چوین اندر هر دو چشم زده اند پیائی سر نگون آویزان . بسیار وک (وزغ) و کشدم و مادر و مگس و کرم و دیگر جانوران موذی بهدهان وینی و گوش و اندام شرم اندر رفت و آمد برسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه بادافراه برده سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن زنان بدکیش است که بگیتی شوی داشتند با مرد بیگانه حقوقی و سلطیه ون^(۲) داده اند گاه و بستر شوی تباہ کرده و شوی آزرده اند

۷۰

دیدم روان زنان که نگونسر افکنده اند و وزوزک (خاپشت) مانند آهن با خار بر آن رسته بتن اندر بوده و باز آهی خنده اند . . . ، دیوان و دروغان تعفن و ریمنی بهدهان

۱ - خوار شمردی .

۲ - در این نسخه کلامه اهر من اهر و لکهم خوانده میشود در اینصورت میتوان آنرا بهعنی منافق شمرد و صفت مقدم برای افظع دیوان قرارداد .

۳ - این کلامه غیر ابرانی است معنی صحیح آن پیدا نشد ممکن است لفظ سایطه نیز از این کامه بیا بلکه بهعنی زن دراز زبان است . (صراح اللغا)

وینی اندر همی رفت اند گشت زبالک^۱ پرسیدم که این تن چه گناه کرد و روانان که
اند که آنگونه کران بادافراه برند، سروش اهر و آذرایزد گفتهند که این روان آن
بد کش زنان (است) که بگیتی بیمان شکنی اندرشیوی کردند و شوی را بازداشتند
و هر گز خشنود نبود و سلیطون ندادند.^۲

۷۱

دیدم روان مردی که ماران بژوک^۳ (؟) گزدو جود بهردو چشم (او) مار و کشدم
همی زید و سیخی آهین بربان رسته بود. پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان
آنگونه گران بادافراه برد سروش اهر و آذرایزد گفتهند که این روان آن بد کش
مرد است که ... ن مرز^۴ بسیار کرد و بسبب هوس و لور کامکی (شهوت رانی)
زن که ان را سلیطون و بچرب زبانی خویش زنان کسان فربفت و ... (از شوی جدا کرد؟).

۷۲

دیدم روان زنانی که دشتان (خون حیض) خود همی خورد پرسیدم که این تن
چه گناه کرد که روان آنگونه گران بادافراه برد سروش اهر و آذرایزد گفتهند که
این روان آن بد کیشان است که درایام حیض پر هیختند و آب و آتش وزمین اسفندارند
و خورداد و امرداد^۵ آزرده اند بر آسمان و خورشید و ما زنگویدند و ستورو گوسفند
در حیض آزردند و مرد بالک را ریمن کردند

۷۳

دیدم روان زنانی که ده اند گشت خون و ریم از آنها می آمد و میریدند و می خوردند
و بهردو چشم کرم همی آمد پرسیدم که این روان که و چه گناه کرده اند که روانشان
آنگونه بادافراه برد سروش اهر و آذرایزد گفتهند که این روان آن بد کش زنان
است کشان روی وموی (عاریه) به پیرایش داد و چشم ایزان و مردمان را مجنوب
(بسته مقید) کرد.

۱ - بازدازه یک اند گشت.

۲ - شوی را بازداشتند یعنی از زرد بکی هنم کردند.

۳ - باغت مرز در بر هان قاطع رجوع شد.

۴ - مقصود فرشتگان آب و آتش وزمین است.

ارد اویر افناهم

باقلمانی رشید یاسی

خاتمه

۷۴

دیدم روان آنان که به زگون سار به یکپای آویخته بودند که کارد بدل فروبرده
بودند پرسیدم که این روانان که اند سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد
کیشان است که بسگیتی ستور گاو و گوسفند (نامشروع^۱) کشند و ...

۷۵

دیدم روانانی که زیر پای گاو اند از کنده بودند و با شاخ میزدند و اشکم دریه
واستیخوان بشکسته نالان بودند پرسیدم که این مردمان که اند سروش اهر و آذرایزد
گفتند که این روان آن بد کیشان است که بسگیتی ستور و گاوزرزا راده ان بستند و آنرا
بسگرمی آب ندادند و گرسنه و تشنجه بکارداشتند.

۷۶

دیدم روان زنانی که بدست خود و دندهان خود بستان خود همی دریدند و سکان
اشکم (آن را) همی دریدند و همی خوردند بهردو پایی بر روی گرم ایستاده بودند پرسیدم
که این تن چه گذانه کرد سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن زنان بد کیش
است که بسگیتی درایام حیض خورش ساختند در پیش مرد بالک بر دند و خوردن فرمودند
جادوئی همی پرسیدند و زمین سینه زار مذوم مردم قدس را آزردند.

۷۷

بس دیدم روان آنان که پشت و دست و پای ریش (جروح) و نشیمن (آن) اندر
روی گذاخته بود و سنگ گران به بشتشان همی بازید پرسیدم که این تن چه گذانه کرد اند.
سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیشان است که بسگیتی ستور داشتند و
کار سخت فرمودند و برخلاف انصاف^۱ بار گران کردند و خورش سیر (ندادند) به نزاری
و زیشی شدند و کار بازنداشتند و درمان نهادند کنون آن گونه گران باز افراد باید بردند.

۷۸

بس من دیدم روان زنی که به پستان کوه آهینه همی کند کود کی از آنسوی کوه (ایرون آمد) بانگ همی کرد کود بعادر و مادر بکود نمی رسید پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه گران بادا فواه بود سروش اهرو و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش زن است که بگیتی نشوی خود بلکه از کس بیگانه آبستن شد و گفت آبستن نیم و کود کتابه کرد.

۷۹

بس من دیدم روان مردی که هر دو چشمش کنده و زبان بریده و پائی اندر دوزخ آویخته بود بشانه دوشاخه تن او همی کند ندمیخی آهینه درسرش فرو بوده. پرسیدم که این تن چه گناه کرد سروش اهرو و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که بگیتی داوری دروغ زنان (؟) بود پارک^۱ ستاند و دادستان (حکم) دروغ کرد.

۸۰

بس من دیدم روانی چند که نگونسار بدوزخ آویخته بودند و خون و ریم و مغز موDemان بدھان اندر کرده و بهینی ... آمد و بانگ همی کردند پیمانه راست داریم. پرسیدم که این تنان که وچه گناه کرده اند سروش اهرو و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیشان است که بگیتی سنگ و قفیز و پیمانه دیگر کس (که)^۲ داشتند و بمردم مال فروختند.

۸۱

بس من دیدم روان زنی که زبان بریده و چشم کنده مارو کشدم و دیگر جانوران موذی مغزسرش همی خوردند و دوزدن خود بدندان گرفته گوشته همیجوید پرسیدم که این تن چه گناه کرد سروش اهرو و آذرایزد گفتند کاین روان آن بد کیش زن است که بگیتی روپیک (فاجره) بود بسیار جادوئی کرد بسیار بگناه کاری رفت.

۱ - پارک پاره است بمعنی رشت.

۲ - کس و که بمعنی کم و ناقص است در بعضی نسخ کاستک نوشته شده که کاسته باشد.

۸۲

پس من دیدم روان زنی . . . که زبان [برینده] پرسیدم که این تن چه گناه کرد . سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش زن است که بگیتی زبان تیز بود شوی و سردار خویش بسیار آزرد بزبان .

۸۳

پس من دیدم روان زنی که نسای خودهمی خورد پرسیدم که این تن چه گناه کرد سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش زن است که بگیتی نهان از شوی گوشت بسیار خورد و بکس بیگانه داد .

۸۴

پس من دیدم روان زنی که پستان همی برند و اشکم دریده بود و رودگان بسگان دهنده برسیدم که این تن چه گناه کرد سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش زن است که بگیتی زهر و آب روغنی افیون آمیخته داشت و بمردمان داد .

۸۵

پس من دیدم روان زنی که پوست آهینه بتن بر کردند (پوشانندن) و دهان او را باز آورده و بازبنتور گرم نهادند پرسیدم که این زن چه گناه کرد سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش زن است که در زندگانی زن مردی خوب سیرت و فرزانه بود پیمان شوی شکست با مردی بزه کار و بد سیرت (دژخیم) خفت .

۸۶

پس من دیدم روان زنی که ماری هولناک در تن بالا میرفت واز دهان بیرون می آمد . پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آن گرونه گران بادا فراهبر سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش زن است که . . . تباہ کرد . ۱

۱ - این قسمت اخبار در نسخه کپنهان افتداده است ولی در نسخه بمبنی جای کیمسرو دستور

چاماسب چی می نویسد خوی توکدنس و ناسبد یعنی گناهی نسبت بخوی توکدنس مر تکب شد .

۸۷

[بس من دیدم روان زنی کتن و روی به استرک (تیغ) آهین میدرید و به پستان خود کوهی روئین میکند . پرسیدم که این زن چه گناه کرد . سروش اهرو و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش زن است که بـگیتی بـزه کردو از حرص مال کودک خویش شیر نداد واکنون بازگ همی کنند که هان تا این کوه بکنم و آن کودک خویش شیر دهم ازا کنون تافر دا کرد (قیامت) آن کودک نرسد]

۸۸

بس من دیدم روان مردی که زـگون سارازداری آـویخته بـودند واستمنـا (همی مرثید) میکـر دومنـی او اندر دهـان و گـوش و بـینی مـی افـتاد پـرسـیدـم کـه اـین تـن چـه گـناـهـ کـرد کـه رـوان آـزـگـونـهـ گـرانـ بـادـ اـفرـاهـ (برـدـ) سـروـشـ اـهـرـ وـ آـذـرـایـزـدـ گـفـتـنـدـ کـه اـین رـوانـ آـنـ بدـ کـیـشـ مرـدانـیـ استـ کـه بـگـیـتـیـ خـورـشـ وـ گـسـترـدنـیـ کـیـشـ مرـدانـ استـ کـه بـگـیـتـیـ اوـارـونـ مرـزـشـنـیـ (زنـاـ) کـردـ زـنـ یـگـانـگـانـ فـرـیـفتـ وـ کـمـراـهـ کـردـ نـیـازـانـ (عاـشـقـ کـردـ) ،

۸۹

بس من دیدم روان آنانکه اندر دوزخ نزاری را (از لاغری) بهلو پـهـلوـ پـذـيرـ فـتـ (متصل شده بـودـ) وـ اـنـ تـشـنـگـیـ وـ گـرـسـنـگـیـ وـ سـرـ ماـ وـ گـرـ ماـ باـنـگـ هـمـیدـاشـتـ وـ جـانـورـانـ موـذـیـ بشـتـ باـیـ وـ دـیـ گـرـ انـدـامـ هـمـیـ درـیدـنـ بـرـسـیدـمـ کـهـ اـینـ تـنـ چـهـ گـناـهـ (کـردـ) سـروـشـ اـهـرـ وـ آـذـرـایـزـدـ گـفـتـنـدـ کـهـ اـینـ رـوانـ آـنـ بدـ کـیـشـ مرـدانـیـ استـ کـه بـگـیـتـیـ خـورـشـ وـ گـسـترـدنـیـ وـ پـوـشـشـ اـزـ خـوـیـشـتـنـ بـرـداـخـتـهـ بـودـنـدـ ^۱ وـ بـنـیـکـانـ وـ اـرـزـانـیـانـ نـدـادـنـدـ وـ هـبـچـ رـادـیـ نـکـرـدـنـ وـ انـدـرـتـنـ خـوـیـشـ وـ مـرـدمـیـ کـهـ ..ـ انـدـرـسـرـ دـارـیـ اوـآـمـدـهـ بـودـنـدـ ^۲ گـرـسـنـهـ وـ بـیـ جـامـهـ دـاشـتـنـدـ

۱ - این فصل در عذاب زنی است که برای نفع خود دایکی کرده و طفل خود را بی شیر گذاشته است .

۲ - خود را محروم کرده بود .

۳ - تجربت ریاست او بودند .

سرما و گرما و گرسنه‌گی و نشنه‌گی بردازند اگر نون خواسته او بخوان کسان شد اگر نون روان گران باشد افراد بردازند از کردار خودش ،

۹۰

پس من دیدم روان آنانکه ماران گزینند و زبانشان همی خوردند . بر سیدم که او شان چه گذاه کردند که روان آن‌گونه گران باشد افراد بردازند سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیشان دروزان (دروغ‌گویان) و ناراسته‌گویان است که بگیتی زور (دروغ) بسیار و ناراست بسیار گفتند .

۹۱

دیدم روان مردی که فرزند خویش کشته و مغز همی خورد . بر سیدم که این تن چه گذاه کرد که روان آن‌گونه گران باشد افراد بردازند سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن داور (قاضی) و چیز گر (اممور صدور احکام) است که بیان و چیز خواستاران (متداعیین) زور و دروغ بسیار کرد و بچشم بالک و راستی بر پیشی مالان و پسی مالان^۱ (مدعی و مدعی علیه) تگرید و از حب مال و آزوری بر متداعیان خشم‌گین درآید .

۹۲

پس من دیدم روان آنان که بیخی دارین (چوین) ابوجشم زده‌اند بر سیدم که این تن چه گذاه کرد که روان آن‌گونه گران باشد افراد بردازند سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد چشمها تند که بگیتی نیکی از مردمان بازداشتند .

۹۳

دیدم روان او شان که ن‌گونه در دوزخ آویخته بودند واژذیز دودو گرمی و از بالا باد سرد می‌افکندند بر سیدم که این تن چه گذاه کرد که روان آن‌گونه گران باشد افراد بردازند سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان او شان (است) که بگیتی جای و خان کاروانیان و اسپیچ (مهما نیخانه) و جای (تئور) بریجن نداد که دادند مزد از شستند^۲ .

۱ - پیش‌همالان و پس‌همالان

۲ - یعنی اگر هم جا و منزل دادند یول از مهمانان گرفتند .

۹۴

پس من دیدم روان زنانی که بدهست خود بستان خویش بر تور گرم نهاده بودند پرسیدم که این تنان چه گناه کردند که روان آن‌گونه گران با دافراه بر دسر و شاهرو و آذرا یزد گفتند که این روان آن زنان که کودک خویش شیر ندادند وزار و تباہ کردند و سود (۲) گیتی راشیر بکودک کسان دادند.

۹۵

دیدم روان زنی که کوهی به بستان همی کشند و تشنه و گرسنه بود پرسیدم که این تن چه گناه کرد سروش اهر و آذرا یزد گفتند که این روان آن زن است که کودک خویش شیر نداد گرسنه و تشنه هشت و می‌حضر شهوت رانی وارون (نامشروع) بامرده بیگانه رفت.

۹۶

دیدم روان مردی که زبان بریده و بموی همیکشند و نسای همی باشند و بقیز پیمایند پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آن‌گونه گران با دافراه بر دسر و شاهرو و آذرا یزد گفتند که این روان آن بد کش مرد است که بگیتی تیخ (بذر) ستند و گفت که افشاران و نیفشاران و خوردو زمین سپندار مذرا دروغ زن کرد^۱.

۹۷

دیدم روان مردی و زنی که زبانشان بریده بودند پرسیدم که این تنان چه گناه کردند که روان آن‌گونه گران با دافراه بر دسر و شاهرو و آذرا یزد گفتند که این روان آن مرد وزن است که بزنندگانی دروغ و ناراست بسیار گفتند و روان خویش دروغزن کردند.

۹۸

پس من دیدم روان مردی و زنی که ریدند و بخوردند. پرسیدم که این تنان چه گناه کردند که روان آن‌گونه گران با دافراه بر دسر و شاهرو و آذرا یزد گفتند

۱ - یعنی جون بذر نیفشارانه بود زمین حاصل نداد و چنان نمود که گناه زمین است.

که این روان اوشان بد کیشان مر دوزنی است که بسگیتی نسای بگناهکاری (خوردگاه) گوتوبفرک آبی^۱ کشته‌اند و دیگر آفرید گان اهورمزدara زده و کشته‌اند.

8

و آخر نیز بسیار دیدم روان بد کیش مردان و زنان که اند ردوخ سهمگین نمی‌مگین
ریش گلین بر بدی بسیار درد تاریک پر عقاب و بادافراه همی بردنده:
بس من دیدم روانانی که بمیخ چوین زبان دریده بودند و اند ردوخ نگونه
فرود همی شدند و دیوان با شاهه آهنین تن او شان همی کندند پرسیدم که این تنان چه
گناه کرده‌اند و روانان که اند که گران بادافراه برند سروش اهر و آذرایزد گفتند که
این روان آن بد کیشان است که بـگیتی اند رخدایان را (بادشاهان را) نافرمان بردار بودند
و اند رـگیتی با سپاه خدا یان دشمن بوده‌اند کـنون آنجـاـن کـونـه گـرانـ درـدـ(عقـابـ) و
بـادـافـراهـ بـایـدـ برـدنـ.

1

بس من دیدم گورک مینوی (اهریمن) بر مرگ فنا کشند: مخلوقات جسمانی بد کش که اند رو خود...، معذبان را افسوس (استهزا) و لیخواری (اهانت) همیکرد و میگفت که چرانان اهرمزدا همی خورید کار من کنید و بدادار خوش نیندیشید و کام من ورزید. آن گونه مستهزا آنه بید کیشان (معذبان) همی در آمد (سخن میگفت).

1

بس سروش اهر و آذر ایزد دست من فراز گو فتند واز آن جای سهم‌گین
بیهکین تاریک بر آوردند و آن اسر (ازلی) روشان انجمن اهورمزدا و امشاپندا ن بر دند چون
خواستم نهاد برد اهورمزدا بیش و آسان (با سخن آسان) بود گفت نیک بندۀ هستی تو
اهرو اردای ویراف ییغامبر مز دیستان برو و بعالم طبیعی (اهواستومند) هر چه دیدی و دانستی
بر استی با هل گیتی بگویی چه من با توان که اهورمزدا یم هر آن را که درست و راست گوید
من دانم و میشناسم بگویی بدانا یابان .

۱- بورک یا بفرنگی دستور نام حیوانی است بحری و خصیه آن را آش بچکان گویند و بتر کی

آن جانوررا قندز خوانند (برهان).

چون اهورمزدا این آثین گفت من شکفت بماندم چه روشی دیدم و تن ندیدم
بانگ شنیدم و دانستم^۱ که این هست اهورمزدا .

گفت اهورمزدا از مینو کان افزوتوم (مقدم به شتیان) بگوی تو اراد او براف
بمزدیستان گیتی راه اهر وی (تقوی) یکی است و راه پوریوت کیشی^۲ و آز راه های دیگر
همه هراها است آن یک راه اهر وی بگیرید و نه بستگی و نه بهایچ راه از او مگردید
وهومت و هوخت و هوشت بورزید و بر آن به دین باستید که سپیمان زردشت ازمن
پذیرفت و گشتاب سب اندر گیهان روا کر داد نیک را بدارید (نگاهدارید) از خطای پرهیزید
و این نیز آگاه بود که غبار بود اسب غبار بود اسب زرسیم و غبار بود تن مردمان
آن کس غبار نباشد که اندر گیتی اهر وی ستاید و کارنواب کند .

ای در مت اراد او براف تو آبادی بر وچه هر پا کی و طهارت (باتیا ای) که شما
کنید و دارید همه چون موافق شرع (دادیها) دارید . . . و پیش گان (۲) چون بهمان
گونه بایدین دان کنید همها من دانم .

چون آن سان شنیدم ژرف نهاد برم بدادر اهورمزدا . پس سروش اهر و
بیرون گرانه و نیک دلیرانه (مرا) برین تخت و بسترنها .

بیرون باد فره به دین مزدیستان چنین باد چنین تو باد

[فرجامید به درود و شادی و رامش .]

۱ - در اصل ندانستم است . ۲ - به دینی مؤمنی .

کل عمرت ای نحوی فناست . . .

آن یکی نحوی بکشی در نشت	رو بکشی بان نمود آن خود پرست
گفت هیچ از نحو خواندی گفت لا	گفت نیم عمر تو شد بر فنا
دل شکته گشت کشی بان ز تاب	لیک آندم گشت خاموش از جواب
باد کشی را بگردابی فکند	گفت کشیان بدان نحوی بلند
هیچ دانی آشنا کردن بکو	گفت نی ای خوش جواب خوب روی
گفت کل عمرت ای نحوی فناست	زانکه کشی غرق در گردابه است
	مولوی